

تاریخ دریافت: 1401/04/06

تاریخ پذیرش: 1401/06/23

بازاندیشی ملاک مسأله اصولی با رهیافتی به مکتب محقق نایینی

احمد صابری مجد^۱

محمد جواد حیدری خراسانی^۲

چکیده

ابزار تعریف علم اصول یکی از رویکردهای شناخت مسأله اصولی است و اصولیان پیش از ده تعریف بیان کرده‌اند. از آن جا که این تعاریف، عرفی و غیر منطقی بوده، تلاش‌های اصولیان در این زمینه موجب تطویل مباحث اصولی شده است. از این رو، لازم است مسأله اصولی جدای از تعریف آن بررسی شود. توجه به کلیت و شمولیت مسائل علم اصول در فرآیند استنباط و جهت‌گیری خاص در ارائه یک ملاک واحد فراگیر برای مسأله اصولی، از ویژگی‌های نگرشی مکتب اصولی نایینی شمرده می‌شود. بدین ترتیب، مطالعه و تحلیل و بررسی این مکتب می‌تواند به ارائه ملاک دقیق و ضابطه‌مند بینجامد. پژوهش حاضر از روش توصیفی-تحلیلی استفاده نموده است. برآیند ارزیابی دیدگاه‌های مطرح در مکتب اصولی محقق نایینی این است که بر اساس عدم پیش فرض‌انگاری مسائل اصولی و توجه به غرض تدوین علم اصول و مبتنی بر «لابشرط از حیث ماده فقهی»، می‌توان رویکردی نوین به ملاک مسأله اصولی داشت و آن را چنین بیان نمود: «عناصر مشترک در استدلال فقهی که به باب فقهی اختصاص دارد». این ملاک سه قید «مشترک بودن»، «در استدلال فقهی» و «اختصاص به باب فقهی» را در بردارد، می‌تواند ملاک و ضابطه‌ای دقیق در شناخت مسأله اصولی شمرده شود.

واژگان کلیدی: ملاک مسأله اصولی، مکتب نایینی، مقدمات لابشرط، فرآیند استنباط، کبرای استدلال.

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران (دانشکده‌گان فارابی).

ahmad.saberimajd@ut.ac.ir

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم. mjheydari@gmail.com

مقدمه

تعریف علم اصول یکی از مقدمات علم اصول به حساب آمده که اصولیان بحث مستوفایی را به آن اختصاص داده‌اند و ثمره آن را می‌توان شناسایی مسائل علم اصول دانست. هر یک از اصولیان به دلیل جامع و مانع نبودن تعاریف گذشته، کوشیده‌اند که تعریفی مناسب بیان نموده تا بدان جا که از علم اصول بیش از ده تعریف ارائه شده است. از آن جایی که هیچ یک از این تعاریف، تعریف منطقی نبوده، بلکه تعاریفی لغوی یا عرفی بوده‌اند، می‌توان اظهار داشت که چنین نزاعی میان اصولیان، اساس محکمی ندارد؛ چرا که با وجود خصوصیتی که تعاریف غیر منطقی و عرفی در بردارند، می‌توان قائل شد که تلاش‌های اصولیان در این زمینه موجب تطویل مباحث اصولی بوده و چنین نقض و ابرام‌هایی که در تعریف علم اصول صورت گرفته است، ثمره‌ای قابل توجه در بر نداشته است. با دقت نظر و آسیب‌شناسی در این زمینه، مشاهده می‌شود که ذکر چنین مقدمه‌ای از علم اصول با عنوان تعریف علم اصول با چنین گستردگی ضرورت طرح نداشته، علاوه بر این که لازمه پرداختن به چنین مطالبی، صرف زمان فراوانی برای دانش‌پژوه اصولی به همراه دارد.

از مهم‌ترین آثار تعاریف علم اصول و دقت نظرهای فراوان اصولی در تعریف آن، شناخت مسأله اصولی است. تعاریف علم اصول را نمی‌توان شاخص و سنجه‌ای دقیق برای تشخیص مسأله اصولی دانست. از این رو، برای ارائه ملاکی دقیق باید از تعاریف گذر کرد و ملاک مسأله اصولی را به طور جداگانه بررسی نمود. در این صورت، با رویکرد نوینی در تبیین ملاک مسائل علم اصول، می‌توان از نزاع‌های اصولیان عبور کرد و بر ارائه ملاک مسأله اصولی تأکید نمود. ارائه و تبیین دقیق ملاک مسأله اصولی از مسائل شناختی به حساب می‌آید و چنین رویکرد نوینی می‌تواند میزان و سنجش دقیقی را برای مشخص کردن مسأله اصولی ارائه دهد. برای ارائه ملاک و ضابطه مسائل اصولی، مدرسه میرزای نایینی به دلیل تأکید بر کلیت و شمولیت مسائل علم اصول از جایگاه مهمی برخوردار است. در این مکتب تلاش شده است که مسائل اصولی در ملاکی واحد و فراگیر ارائه گردد تا همه مسائل دانش اصول را در برگیرد. تحلیل و نقد دیدگاه محقق نایینی و شاگردانش می‌تواند،

گام مهمی برای رسیدن به ملاکی منسجم و دقیق برای دست‌یابی به ملاک مسأله اصولی باشد. اکنون این سؤال قابل طرح است که ملاک مسأله اصولی در مکتب میرزای نایینی چیست و چگونه می‌توان به ملاک دقیق مسأله اصولی دست یافت؟ در زمینه پاسخ این پرسش، بحث پژوهشی مستقل یافت نشد.

۱. دیدگاه میرزای نایینی در ارائه ملاک مسأله اصولی

میرزای نایینی ضمن تعریف علم اصول، اولین ملاک تشخیص مسأله اصولی را چنین آورده است: «العلم بالقواعد التي اذا انضمت اليها صغريات انتجت نتيجة فقهية و هو الحكم الكلي الشرعي الثابت لموضوعه المقدر وجوده على ما هو الشأن في القضايا الحقيقية.» (خویی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳)

منظور از قواعد در این عبارت، همان کبریات است که در منطق ارسطویی بحث می‌شود. به این بیان که هر استدلال فقهی متشکل از صغری و کبری است. صغرای بحث قطعاً مسأله اصولی نبوده و از مسأله اصولی نیز گرفته نشده؛ بلکه از علومی همچون فقه و رجال أخذ شده است. از این رو، آن چه که در کبرای استدلال واقع می‌شود، مسأله اصولی به حساب می‌آید. (نایینی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۸)

نایینی معتقد می‌باشد که خبر واحد بر مواردی از قبیل شناخت معانی الفاظ، سلسله سند خبر و تشخیص روایات و تمییز ثقه از غیر آن متوقف است که برای حجیت خبر و استنباط حکم شرعی استفاده می‌گردد. (جزایری، ۱۴۱۳، ج ۸، ص ۱۲۰) برای نمونه وجوب نماز همانند خبر، متوقف بر شناخت ساختار واژگان و محل اعراب آنها و تمییز فاعل از مفعول و مبتدا از خبر است. جایگاه این موارد، صغریات استدلال است و آن چه که مربوط به علم اصول می‌باشد، کبرای استدلال قرار می‌گیرد، همانند «هر خبر ثقه‌ای حجت است». از این رو، علم رجال تنها وثاقت زراره را در بردارد؛ اما علم اصول این مسأله را چنین بررسی می‌کند: «هر ثقه‌ای حجت است.» به همین سبب محقق نایینی ملاک علم اصول را «ما يقع کبری فی عملیة الاستدلال» دانسته که آن حکم کلی شرعی در برابر حکم فرعی است، نه حکم اصلی.

از اسباب اختیار چنین قیدی توسط میرزای نایینی می‌توان گفت که مراد از کلی در عقیده او «جعل» در مقابل «مجعول» است؛ چرا که اصطلاح «الجعل و المجعول» را نایینی استفاده کرده است. با ذکر مثالی می‌توان منظور از «جعل» را روشن کرد: «و الله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سیلاً» (آل عمران/97) به مجرد نزول این آیه حکم کلی ثابت می‌شود و به عنوان واجب شرعی به حساب می‌آید؛ اما ممکن است در زمان نزول این آیه کسی که مستطیع حج بوده، موجود نبوده و به این ترتیب تکلیف و جوب بر عهده هیچ یک از مکلفان نیامده باشد. نمونه دیگر، نماز ظهر است که اگر شارع پیش از حلول وقت واجب نکرده باشد نیز همین بیان جاری است؛ اما اگر آیه یک ساعت پیش از حلول وقت نماز ظهر نازل می‌شد، نماز ظهر واجب می‌گردید. در این وقت (وقت نزول حکم و جوب نماز ظهر) بر هیچ یک از مکلفان واجب نیست، چرا که نماز ظهر مشروط به زوال بوده و در وقت ظهر نیامده است. (لنکرانی، 1379، جلسه 13)

میرزای نایینی بر این باور است که استنباط چنین جعل کلی مورد نظر است، اما وجوب آن بر شخص خاص، مورد نظر نبوده است. آن چه که مهم است، استنباط وجوب نماز، حج و روزه بوده و وجوب آن بر فرد خاص از فرآیند استنباط بیرون است. به همین سبب، نایینی فرآیند استنباط را به استنباط حکم کلی در مقابل حکم جزئی که مربوط به شخص خاص بوده، مقید کرده است. ایشان از چنین حکم جزئی به «مجعول» تعبیر نموده است. از این رو، گاهی جعل فعلی و مجعول غیر فعلی است به این معنا که شرایط تکلیف محقق نشده تا بر فرد خاص واجب گردد.

اشکال مرحوم شهید صدر بر ملاک نایینی

شهید صدر ملاک میرزای نایینی را دارای اشکال دانسته و معتقد است که لازمه چنین ملاکی خروج بسیاری از مسائل علم اصول است. مسائلی که در اصولی بودن آنها شکی نیست و در کبرای استدلال قرار نمی‌گیرند؛ بلکه در صغرای بحث قرار دارند. برای نمونه «الامر ظاهر فی الوجوب» که مسأله‌ای اصولی شناخته شده و اصولیان آن را مندرج در بحث «صیغه او مادة الامر ظاهرة فی الوجوب» قرار داده‌اند و یکی از مهم‌ترین مسائل علم اصول

است، در کبرای قیاس قرار نمی‌گیرد. (صدر، ۱۴۱۷، ج 1، ص 27) از این مسأله با ضمیمه صغری به آن حکم کلی استنتاج می‌گردد، اما بر اساس ملاک ارائه شده میرزای نایینی مسأله اصولی شناخته نشده و در فرآیند استنباط قرار نمی‌گیرد. علت آن است که اگر خبری همانند خبر زاره در بردارنده امر همچون «صلِّ» باشد، خبر تقه‌ای است که در آن امر به نماز خواندن شده و این امر، صغرای استدلال قرار گرفته و کبرای آن «هر امری ظاهر در وجوب است» می‌باشد. بدین ترتیب، نتیجه «این خبر ظاهر در وجوب است» حاصل می‌شود. بنا بر این، قضیه‌ای داریم که اخبار می‌دهد و ظاهر آن، وجوب را می‌رساند.

شهید صدر چنین بیان می‌دارد که هر کسی که قائل باشد که هر ظهوری حجت است، در این صورت با خبر زاره مواجه هستیم که ظاهر در وجوب یا حرمت دارد. اما هنگامی استدلال به آن صحیح است که نتیجه قیاس اول، صغری قرار داده شود و قضیه «هر ظاهری حجت است» به آن ضمیمه گردد، نه قضیه «امر ظاهر در وجوب است» که در این صورت بر خلاف مبانی مرحوم میرزا (قمی، ۱۲۹۹، ج 2، ص 175) و همه اصولیان خواهد بود که معتقد است که بحث اوامر و نواهی از مسائل اصولی است. به طور خلاصه شهید صدر معتقد است که ملاکی که مرحوم نایینی ذکر کرده است، اگرچه از این جهت که بسیاری از مسائل علم رجال و لغت و نحو و صرف را از علم اصول خارج می‌کند، اما در مقابل، بسیاری از مسائل اصولی که فقط در صورت ضمیمه شدن کبری به حکم کلی می‌رسند، داخل در علم اصول خواهد بود.

همچنین بر اساس ملاک مزبور، مسأله «اجتماع امر و نهی» و مسأله «اقتضای امر از نهی از ضد» که از مهم‌ترین مسائل علم اصول هستند، از مسائل این دانش، خارج خواهند شد. دلیل آن است که این مسائل برای تحقق صغری برای کبری دیگر است، برای این که اجتماع امر و نهی محال است، یعنی دلیل امر با دلیل نهی تعارض می‌کنند و این سوال مطرح می‌شود که کدام یک از امر یا نهی مقدم می‌باشد. از این رو، مسأله در باب تعارض مورد بررسی قرار می‌گیرد، چرا که در این باب تقدیم هر یک از امر و نهی بر یکدیگر مشخص خواهد شد. به همین سبب بحث اجتماع امر و نهی صغرای باب تعارض را محقق

کرده است که در این صورت مسأله تعارض اصولی خواهد بود، اما مسأله اجتماع امر و نهی به دلیل این که کبرای قیاس واقع نشده، خارج خواهد بود، چرا که بر اساس ملاک مرحوم نایینی مسأله اصولی آن است که کبرای قیاس استنباط قرار گیرد. بر اساس این ملاک تعداد فراوانی از مباحث اصولی از علم اصول خارج خواهد بود.

۱-۱. بررسی و نقد

□ شهید صدر معتقد بود که لازمه ملاک محقق نایینی، خروج بسیاری از مسائل اصولی است. این نقد بر کلام شهید صدر وارد است که بسیاری از مسائل علم اصول را مسلم انگاشته و بر اساس آن حکم به خروج از این مسائل از علم اصول، کرده است. میرزای نایینی مباحث اوامر و نواهی را با اینکه خارج از علم اصول است، آورده است؛ زیرا هنگامی که می‌خواهد بحث از کبری را در استدلال به حکم شرعی داشته باشد، این مباحث را چنین انگاشته که بر صغری متوقف هستند و این صغریات را علوم دیگری همچون علم لغت و رجال بنا نهاده و چون در علم دیگری آن را نیافته، به ناچار و استطرادا آن را آورده است. بنا بر این، اشکال شهید صدر مبتنی بر خروج بعضی مسائل مسلم اصولی، مصادره به مطلوب است. بله میرزای نایینی در کتاب فوائد با توجه به مبنای خود به خروج برخی از مسائل همچون قواعد فقهیه اشاره کرده است. چرا که قواعد فقهیه احکام کلی هستند و از آن‌ها حکم کلی استنباط نمی‌شود و در «کبریات» قرار نمی‌گیرند. در این صورت، احکام کلی همان سیر از عام به خاص است که در علم منطق بحث شده است. (تبریزی، ۱۳۱۳، ج ۱، ص 436؛ فیاض، ۱۴۲۸، ج ۱، ص 16).

در این جا ممکن است چنین سؤالی طرح گردد که بر اساس این مبنا مباحث استطرادی علم اصول زیاد خواهد شد. پاسخ این است که این اشکال بر ملاک مزبور خدشه‌ای وارد نیاورده، چرا که نیمی از مباحث علم اصول استطرادی است. به عنوان نمونه بر اساس نظر مشهور، بحث قطع و حجیت آن که یکی از ابواب تفصیلی علم اصول بوده، مسأله‌ای اصولی نیست؛ اگرچه برخی اصولیان آن را جزو مسائل علم اصول به حساب آورده‌اند. (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ج 2، ص 81)

همچنین مسأله حسن و قبح عقلی و امر بین الامرین و تفویض و جبر و اراده و بحث از این که طلب نفس اراده است یا غیر آن و بسیاری دیگر، از مباحث استطرادی خواهد بود. یکی از عوامل وجود چنین مباحث استطرادی در علم اصول را می‌توان عدم وجود مباحث مستقل کلام و فلسفه و تاریخ و تفسیر در حوزه‌های علمیه دانست. با وجود این مطلب، فقیه هنگامی که به مسأله‌ای مربوط به استنباط حکم شرعی می‌رسد، اگر آن مسأله تفسیری هم باشد، خود را ملزم می‌داند که آن را در علم اصول مطالعه کند؛ چرا که آن را پیش‌تر نیافته و بررسی نکرده است. خلاصه این که اشکال شهید صدر در این مورد بر ملاک میرزای نایینی دقیق نیست.

گفتنی است اشکال شهید صدر بر ملاک میرزای نایینی مبتنی بر قرار گرفتن مسأله اصولی در کبرای قیاس، همچنان وارد است؛ چرا که در فرآیند استنباط برخی از مسائلی که نایینی آن را اصولی به حساب آورده، خارج می‌گردد. ایشان در جزء اول کتاب فوائد چنین قائل شده که مسأله «ظهور امر در وجوب و نهی در حرمت» از مسائل علم اصول است؛ اما با توجه به توضیحاتی که ارائه گردید مبنی بر کبرای قیاس در فرآیند استنباط، چنین مسأله‌ای خارج ملاک ارائه شده میرزای نایینی است.

۲. دیدگاه محقق خوئی در ارائه ملاک مسأله اصولی

دومین ملاک مسأله اصولی طبق دیدگاه محقق خوئی است. این دیدگاه بر رویکرد واقع‌گرایانه و مسأله‌انگاشتن مسائل علم اصول مبتنی و در تلاش است که ملاکی مبتنی بر قضیه خارجیه ارائه دهد که جامع همه مسائل موجود در علم اصول باشد. ایشان در تبیین ملاک مسأله اصولی چنین آورده است که مسأله اصولی آن است که اگر صغرای آن مسأله نیز ضمیمه گردد، به حکم فقهی کلی می‌انجامد. شرط دیگر برای مسأله اصولی بودن آن است که مسأله اصولی به تنهایی بدون این که به مسأله دیگری نیاز داشته باشد، مورد نظر قرار گیرد. برای نمونه، «ظهور امر در وجوب است» برای این که به نتیجه برسد، به ضمیمه شدن مسأله اصولی دیگری نیاز دارد که «هر ظهوری حجت است». از این رو، مسأله اصولی با این شرط که مسأله اصولی دیگری به آن ضمیمه نشود، مسأله اصولی خواهد بود.

ایشان معتقد است که ملاک مسأله اصولی مبتنی بر دو رکن است. رکن اول این است که کاربرد احکام شرعی به نحو تطبیق نیست و به نحو استنباط است. تفاوت این دو در آن است که در تطبیق، حکم واحدی وجود دارد که مصادیق متعددی دارد؛ ولی استنباط حکم واحدی است که از حکم دیگری گرفته شده که جزئی از آن حکم نبوده؛ بلکه حکم دیگری است. به عنوان نمونه، «خبر ثقه حجت است» کبرایی است که از آن وجوب نماز یا روزه استنباط می‌گردد. لذا مستنبط نماز واجب نیست تا منطبق بر فرد خاصی همچون زید گردد.

دومین رکن مسأله اصولی را ایشان چنین بیان می‌کند: «ان یكون وقوعها فی طریق الحكم بنفسها من دون حاجة الی ضم کبری اصولیه اخرى، و علیه فالمسئله الاصولیه هی المسأله التي تتصف بذلک». (خویی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۲) از این رو، اگرچه مسائل دیگر علوم در فرآیند استنباط قرار گرفته، ولی بنفسه نیست؛ بلکه با ضمیمه شدن کبرای دیگر بوده که مسأله‌ای اصولی است. برای نمونه «زراره ثقه است» نیاز به ضمیمه شدن «هر خبر ثقه‌ای حجت است» دارد که اگر به این‌ها «این خبر زراره است» نیز ضمیمه گردد، در نتیجه حکم شرعی به دست می‌آید.

با توجه به مطالب پیش‌گفته، ملاک مسأله اصولی این است که مسأله بنفسه و منفردا بدون نیاز به ضمیمه شدن به مسأله دیگر در فرآیند استنباط حکم شرعی قرار گیرد. این ملاک همان ملاک میرزای نایینی است؛ به علاوه این که قید عدم انضمام در کبرای قیاس را دارد.

۱-۲. بررسی و نقد

محقق خویی معترف است که بسیاری از مباحث صحیح و اعم و مشتق خارج از این ضابطه ارائه شده است. (خویی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۳) از این رو، ضابطه نیز خالی از اشکال نبوده و همچنان بسیاری از مباحث علم اصول با این ضابطه خارج خواهند بود. نیز لازمه ملاک ارائه شده این است که حجیت ظهور از مسائل علم اصول نباشد. به این بیان که حجیت ظهور خارج از دو حالت نبوده و شق سومی متصور نیست؛ زیرا «این امر ظاهر در وجوب است» یا به ضم ضمیمه «هر ظاهری حجت است» نیاز دارد یا نیاز ندارد.

اگر فرض شود که نیازی به چنین ضمیمه‌ای نیست، بنا بر این «هر ظاهری حجت است» دیگر مسأله اصولی نخواهد بود. اگر چنین فرض شود که نیاز به ضمیمه هست در این صورت «هر امری ظاهر در وجوب است» مسأله اصولی نخواهد بود. محقق خوئی شق اول را برگزیده و معتقد است که «هر امری ظاهر در وجوب است» مسأله‌ای اصولی است و باید «هر ظاهری حجت است» نیز ضمیمه شود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۴) به این بیان که آن را مسأله‌ای مفروغ عنه و مسلم پنداشته و مسأله اصولی ندانسته که ضمیمه شدن آن موجب خدشه در ملاک گردد. از این رو، ایشان برای فرار از اشکال، ناچار شده که از کبرایی همچون «حجیت ظهور» دست برداشته و آن را مسأله‌ای اصولی به حساب نیاورد. بنا بر آن چه گفته شد، محقق خوئی درباره مسائل ضمیمه‌ای، ناگزیر باید قائل شود که چنین مسائلی همچون حجیت ظهور، جزو مسائل علم اصول نیست و یا این که از کبرایی چون حجیت ظهور دست برداشته و قائل گردد که از مسائل اصول خارج بوده تا اشکالی بر مبنای ایشان وارد نشود.

همان طور که بیان شد ایشان معتقد است که حجیت ظهور از مسائل علم اصول نیست؛ بلکه از مسلمات علم به حساب آمده و اگر از مسلمات نباشد، اساس همه شرایع از بین خواهد رفت. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۴)

در نقد این دیدگاه می‌توان گفت که لازمه مسلم و بدیهی خواندن مسأله‌ای از هر علمی، خارج کردن ده‌ها مسأله از آن علم است که به طوری اختصاصی به آن پرداخته است. به این ترتیب، بسیاری از مسائل علم نحو، فلسفه از مسلمات و قطعیات به حساب آمده که لازمه آن خروج این مسائل از آن علم خواهد بود. برای نمونه مسأله «اجتماع نقیضین محال است» از مسلمات است و به دلیل نیازی ندارد؛ اما مسأله بودن آن در علم منطق از واضحات است. همچنین اگر «ظهور حجت است» از مسلمات شمرده شود، این سؤال به میان می‌آید که چرا در رابطه با آن بین اصولیان اختلافات فراوانی وجود دارد و خصوصاً محقق خوئی که به طور مفصل به مبحث حجیت ظواهر پرداخته است.

۳. رویکرد نوین در ارائه ملاک مسأله اصولی

به نظر می‌رسد با اتخاذ دو رویکرد عدم پیش فرض‌انگاری مسائل اصولی و توجه به غرض تدوین علم اصول، بتوان به ملاک دقیقی در مسأله اصولی دست یافت. اولین رویکرد این است که نباید به آن چه که به عنوان مسأله در میان اصولیان شناخته می‌شود، نگریست و سپس برای مسأله بودن آن‌ها دست به توجیه زد؛ (هادوی تهرانی، بی‌تا، ص 185) چرا که این به معنای اقامه دلیل بعد از وقوع عمل است. عدم توجه به این رویکرد موجب شده که ملاک‌های ارائه شده توسط برخی از اصولیان، خالی از دقت و بدون فایده باشد؛ همان طور که در ارائه ملاک توسط میرزای نایینی چنین آمده بود که مسأله اصولی آن است که کبرای استدلال باشد و هر آن چه که صغری قرار گیرد، دیگر مسأله اصولی نیست. (عبدالساتر، ۱۴۱۷، ج 1، ص 53) این نظریه حاکی از این بوده که بسیاری از مسائل علم اصول پیش فرض‌انگاری شده و با توجه به آن، چنین ملاکی ارائه گردیده شده است. از این رو، شهید صدر با بررسی ملاک‌های ارائه شده اصولیان، ضوابط ارائه شده را از قبیل توجیهی برای مسائل موجود در علم اصول دانسته است. بنا بر این، لازم است که رویکرد به مسائل اصول توجیه و تصحیح واقع خارجی نباشد؛ بلکه توجه به ارائه ملاک دقیق و متقن باشد.

دومین رویکرد این است که ملاک ارائه شده با غرض تدوین علم اصول منسجم باشد. هر علمی غرضی دارد و همان طور که صاحب کفایه نظر دارد، تمایز علوم به وسیله اهداف و غرض‌ها مشخص می‌شود. با این بیان معلوم می‌گردد که توجه به غرض و هدف علم اصول می‌تواند، عنصر و رویکردی مهم در ارائه دقیق ملاک مسأله علمی باشد. (رشتی، حبیب الله بن محمد علی، ج 1، ص 32؛ خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ۱۴۰۹، ج 1، ص 7) به همین سبب، کسی که در مقام ارائه ملاک مسأله اصولی بر می‌آید باید توجه ویژه‌ای به غرض علم اصول داشته و ملاک ارائه شده منسجم با غرض و هدف علم اصول باشد.

۴. تبیین ملاک مسأله اصولی مبتنی بر «لابشرط از حیث ماده فقهی»

توجه به مقدمات لابشرط، می‌تواند راهنمایی دقیق برای ارائه ملاک اصولی باشد. با تبیین عناصر شناختی و به کمک آن می‌توان سنجه دقیقی برای ملاک اصولی بیان نمود. مقدمات به طور کلی به پنج دسته تقسیم می‌شوند.

نخستین قسم از مقدمات این است که مختص به علم فقه یا علمی دیگر نیستند و شامل همه علوم می‌شوند. هیچ علمی را نمی‌توان یافت که به چنین مقدماتی احتیاج نداشته باشد. این مقدمات همانند شکل اول قیاس منطقی است که همه علوم از قبیل فقه، کلام، فلسفه و حقوق برای فرآیند استدلال به آن نیازمند هستند. این مقدمات در اصطلاح به آن «لابشرط» از حیث ماده گفته می‌شود که همانند قالب‌هایی هستند که مواد کلامی، فقهی، حقوقی در آن جای می‌گیرد. (سند، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۲۲۵)

دومین قسم از مقدمات، مقدمات «بشرط شیء» است؛ یعنی مقدماتی که بشرط ماده معین می‌باشند. این مقدمات نسبت به مقدمات دسته اول، لابشرط به حساب می‌آیند. از این جهت که ماده معین وجود داشته، بشرط شیء لحاظ می‌شود و لابشرط بودن آن‌ها نیز به خاطر وجود مواد متعدد مندرج تحت آن است. حیثیات گوناگون موجب تعدد علوم هستند. توضیح آن که موضوع از جهت وجود تامه خود و من حیث هو هو در نظر گرفته می‌شود و شیء است؛ اما از لحاظ حیثیات متعدد می‌باشد. (حائری، بی تا، ج ۱، ص ۸) بنا بر این، قسم دوم اگر چه بشرط شیء است؛ ولی علوم فراوانی مندرج تحت آن هستند، در نتیجه لابشرط از حیث این علوم به حساب می‌آید و با نوع لحاظ دیگری که بشرط شیء است منافاتی ندارد. بنا بر این، مقدمات قسم اول از مقدمات مشترک بین همه علوم است و قسم دوم از مقدمات مشترک بین بیش از یک علم است و در همه علوم مشترک نمی‌باشد.

سومین تقسیم مقدمات، مقدماتی است که مشترک در علم واحدی است و مندرج در تحت موضوع علم واحد قرار می‌گیرد. برای نمونه علم فقه، فعل مکلف است که گاهی در این علم از فعل معین و مشخص مکلف بحث می‌گردد؛ مانند «اربا حرام است.» یا «گوشت خرگوش حلال است.» گاهی اوقات فعل مشخصی مورد نظر نبوده و از شیء معینی بحث

نمی‌شود. با مطالعه کل فقه چنین دریافت می‌شود که عنصر واحد و مشترکی همچون عنوان حلیت در میان است که در هر باب فقهی در آن بحث شده که این شیء حلال است یا خیر. این شمولیت شامل همه ابواب فقهی می‌گردد. (حائری، ج 1، ص 21)

با این توضیح روشن می‌شود که فقه علم واحدی است و به این سبب این قسم از قسم دوم متمایز می‌گردد. قسم اول در همه علوم مشترک بود که از آن به «لابشرط» مطلق تعبیر شد و قسم دوم نیز «لابشرط» صنفی و قسم سوم از جهتی بشرط شیء و از جهتی دیگر لابشرط شمرد می‌شود.

برای نمونه «خبر ثقه حجت است» یا «ظهور حجیت است» یا «استصحاب حجت است» بشرط شیء به حساب آمده؛ چرا که در نتیجه استصحاب هیأت نیست؛ بلکه ماده است. خبر ثقه و ... نیز ماده است. اما اگر همین استصحاب با ابواب فقهی (اول باب طهارت تا آخر باب دیات) دیگر در نظر گرفته شود، لابشرط به حساب می‌آید و همان طور که استصحاب در احکام تکلیفی جریان دارد در احکام وضعی نیز جاری می‌شود. نیز این استصحاب در عبادات و معاملات هم جریان دارد. بنا بر این، این مقدمات از حیث ماده فقهی لابشرط هستند و تفاوت این قسم با قسم اول این است که قسم اول مقدمات از حیث ماده به طور مطلق لابشرط بود. از این رو، مقدمات قسم سوم لابشرط به طور مطلق از حیث فقهی بودن است. برای این که آن مقدمات مخصوص باب ضمان، وکالت یا تجارت نیست، بلکه شمولیت دارد. پس قسم سوم لابشرط از جهت ماده فقهی است؛ اگرچه خود این مقدمات با لحاظی بشرط شیء خواهند بود، چرا که از مقدماتی همچون استصحاب یا خبر ثقه یا ظهور یا ... در مورد آنها سخن به میان می‌آید.

در نتیجه قسم اول لابشرط مطلقاً بود و قسم دوم لابشرط که زیر مجموعه آن علوم فراوانی قرار می‌گرفت و قسم سوم که لابشرط که فقط علم فقه مندرج تحت آن می‌شود. لابشرط قسم سوم به دو گونه قابل تصور است. گونه اول این است که «بشرط شیء» از حیث نوعیت حکمی باشد که مستفاد از ماده فقهی باشد از قبیل صیغه «افعل» که به عنوان «بشرط شیء» از حیث نوع حکم است که با آن کراهت ثابت نشده و تنها وجوب ثابت می‌گردد.

گونه دوم این است که به صورت «لابشرط» از حیث نوعیت حکم مستفاد از ماده فقهی در نظر گرفته شود، همانند حجیت خبر واحد و استصحاب. (مظفر، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۸۹) حجیت خبر ثقه حرمت، وجوب، استحباب و کراهت را اثبات می‌کند و گاهی به وسیله آن حکم تکلیفی و وضعی ثابت می‌شود. به وسیله استصحاب نیز گاهی طهارت یا نجاست و گاهی حکم تکلیفی یا وضعی ثابت می‌گردد. بنا بر این خبر ثقه و استصحاب از حیث نوع حکم لابشرط شیء است. (آشتیانی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۲۱) بدین ترتیب، گونه اول با این وجود که لابشرط از حیث ماده فقهی است، لابشرط من حیث نوع حکم نیز می‌باشد. اما گونه دوم که لابشرط از حیث ماده فقهی است، ولی بشرط شیء از حیث نوع حکم نیز می‌باشد. همانند این مسأله که «صیغه امر ظاهر در وجوب است»، ولیکن نمی‌توان آن را در حرمت به کار گرفت، چرا که صیغه امر برای موارد وجوب تعیین شده است، اما از آن جا که فقه باب معین و مشخصی ندارد، در همه ابواب فقهی جریان دارد.

چهارمین قسم از مقدمات، این است که در فرآیند استدلال بر حکم شرعی عنصر مشترک باشد؛ به گونه‌ای که لابشرط از حیث باب فقهی واحد باشد، همانند باب دیات یا نکاح یا باب دیات یا باب های دیگر که تنها جزئی از اجزاء علم فقه به حساب آمده، ولی کل فقه نیست. (حیدری، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۵۹) بنا بر این در قسمت چهارم بحث از چنین امور مشترک، نه در علم واحد، بلکه تنها در باب واحد آن علم است. برای نمونه هنگامی که بحث در باب تجارت می‌شود، اصلی مانند «اصل لزوم در قراردادها» موجب لازم بودن قراردادهایی است که متعاملان بدون دلیل می‌کوشند آن را بر هم زنند. چنین اصلی مسأله‌ای از مسائل باب قراردادها است و در هر بابی بیش از ده‌ها مسأله این‌چنینی وجود دارد.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که گاهی اوقات برخی از قواعد و اصول در بین ابواب فقهی مشترک هستند؛ اما این به این معنی نیست که مسأله اصولی باشد، چرا که مسأله اصولی آن است که «لابشرط از حیث ماده فقهی» باشد، همانند قاعده «لا ضرر و لا

ضرار» که اگرچه در بیشتر ابواب فقهی مطرح است، اما لایبشرط از حیث ماده فقهی نبوده، بلکه همانند قاعده طهارت است که نمی‌توان آن را یک مسأله اصولی به حساب آورد. آخرین قسم این است که مقدمات به یک مسأله خاص مربوط باشد، همانند مسأله غسل ارتماسی در باب روزه که آیا چنین غسلی باطل کننده روزه است یا خیر. این قسم، نه جزو قسم اول که بشرط شیء بود به حساب آمده و نه قسم دوم، چرا که علوم متعددی زیر مجموعه آن قرار نمی‌گیرند. جزو قسم سوم و قسم چهارم هم نیست؛ چرا که چند مسأله زیر مجموعه آن قرار نمی‌گیرد.

۵. بررسی و تطبیق ملاک مسأله اصولی مبتنی بر «لایبشرط از حیث ماده فقهی»

با دیدگاه شهید صدر

بر اساس عدم پیش فرض انگاری مسائل اصولی و همچنین توجه به غرض تدوین علم اصول که بیان آن گذشت و مبتنی بر «لایبشرط از حیث ماده فقهی»، دیدگاه شهید صدر در شناخت مسأله اصولی که در ضمن تعریف علم اصول بیان شده است، بررسی و ارزیابی می‌شود. شهید صدر در ارائه ملاک مسأله اصولی در ضمن تعریف علم اصول چنین بیان داشته: «علم الاصول هو العلم بالعناصر المشتركة فی الاستدلال الفقهی خاصه الّتی يستعملها الفقیه کدلیل علی الجعل الشرعی الکلّی». (صدر، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۲۹)

در بیان شهید صدر به دو قید اشاره شده است، نخستین قید «مشترک بودن» است که با وجود تقریری که از ملاک مسأله اصولی بیان شد، این عبارت شامل لایبشرط مطلق و بشرط شیء و لایبشرط از جهت ماده فقهی خواهد بود. قید دوم در استدلال فقهی، اقسام چهارم (در فرآیند استدلال بر حکم شرعی عنصر مشترک باشد به گونه‌ای که لایبشرط از حیث باب فقهی واحدی باشد، همانند باب دیات یا نکاح) و پنجم (مقدمات به یک مسأله خاص مربوط باشد، همانند مسأله غسل ارتماسی در باب روزه) را خارج کرده، چرا که همان طور که بیان شد، این دو قسم (چهارم و پنجم) در استدلال فقهی در باب خاص یا مسأله خاص جریان دارد. در قسم چهارم (بحث از چنین امور مشترک؛ نه در علم واحد، بلکه تنها در باب واحد آن علم است) استدلال فقهی در باب معین و در قسم پنجم در یک مسأله‌ای خاص جریان دارد.

بر اساس تقریری که از ملاک اصولی بیان گردید، لابشرط از حیث ماده فقهی، صرفاً مسأله فقهی را در برمی‌گیرد. حال برای خروج قسم اول (مقدمات مشترک بین همه علوم) و قسم دوم (مقدمات مشترک بین بیش از یک علم) این سؤال قابل طرح است که قید «مشترک بودن» شامل این دو قسم نیز می‌شود، پس چگونه این دو را می‌توان مسأله اصولی به حساب آورد، در صورتی که این دو مسأله اصولی نیست. توضیح این مطلب چنین است که به وسیله قید «خاصه» قسم اول و دوم خارج می‌گردد. بنا بر این، تنها قسم سوم (مقدماتی است که مشترک در علم واحدی است و مندرج در تحت موضوع علم واحد قرار می‌گیرد) باقی می‌ماند که به صورت «لابشرط» در نظر گرفته می‌شود؛ همانند حجیت خبر واحد و استصحاب. (ایروانی، ۲۰۰۷، ج ۱، ص ۴۸۱) در نتیجه با توجه به سه قید «مشترک بودن»، «به کار رفتن در استدلال فقهی» و «اختصاص به باب فقهی» ملاک مسأله اصولی را می‌توان چنین تقریر نمود: «العناصر المشتركة فی الاستدلال الفقهی خاصة».

بررسی و نقد

مهم‌ترین نقدی که به چنین ملاکی وارد است، دیدگاه محقق سیستانی بدین شرح است: «اگر منظور از عنصر مشترک در این ملاک، داخل بودن همه ابواب فقهی باشد که در این صورت این موضوع با قوانین اصولی سازگار و منطبق نخواهد بود» (سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۲۷) در واقع اصل اشکال، به معنا و مقصود از اشتراک باز می‌گردد. به این بیان که اگر مراد از اشتراک، حضور در همه مسائل فقهی است که در این صورت چنین مسأله‌ای وجود ندارد که در همه مسائل فقهی جریان داشته باشد. اگر هم مراد، شرکت در برخی از ابواب فقه است که در این صورت برخی از ظهورات لغوی در اکثر ابواب فقهی جریان دارند.

پاسخ این است که این ظهورات یا بشرط شیء از حیث ماده است یا نیست. اگر چنین ظهور لغوی بشرط شیء از حیث ماده باشد، شهید صدر با توجه به تقریری که ارائه نمودیم، ایشان «لابشرط» از حیث ماده را ملاک قرار داده؛ اگرچه آن مطلب «بشرط شیء» از حیث ماده باشد، لذا با این بیان به اصولی بودن ملتزم خواهید بود. به عبارت دیگر، شهید صدر به چنین چیزی معتقد نیستند که مسأله اصولی آن است که مشترک

در همه ابواب فقهی باشد و قطعا چنین تعبیری مراد وی نبوده است. اشکال مهم دیگر محقق سیستانی این است که «برخی از ظهورات لغوی در برخی از ابواب فقهی همانند ظهور کلمه «بحرم» یا «لا بأس» یا امثال آن مندرج در مسأله اصولی خواهند بود، با این وجود که این‌ها از مسائل علم اصول به حساب نمی‌آیند.» (سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۲۷)

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت که این ظهورات لغوی مسأله‌ای اصولی هستند. برای این که حرمت، «لابشرط از حیث ماده فقهی» لحاظ شده است و اگرچه بشرط شی از حیث نوع حکم باشد، از قبیل نهی یا امر خواهد بود. نهی «لابشرط از حیث ماده فقهی» بوده، اما بشرط شیء از حیث نوع حکم است، برای این که دال بر نهی است و در غیر حرمت استعمال دیگری ندارد. از این رو، در وجوب استعمال نشده و مختص به حرمت است و در برابر امر و استحباب و کراهت قرار می‌گیرد.

نتیجه

این پژوهش با بررسی، نقد و تحلیل دیدگاه‌های مطرح در مکتب اصولی محقق نایینی به این نتیجه دست یافت که بر اساس عدم پیش فرض انگاری مسائل اصولی و توجه به غرض تدوین علم اصول و مبتنی بر «لابشرط از حیث ماده فقهی»، می‌توان رویکردی نوین به ملاک مسأله اصولی داشت و آن را چنین بیان نمود: «عناصر مشترک در استدلال فقهی که به باب فقهی اختصاص دارد». این ملاک که مشتمل بر سه قید «مشترک بودن»، «در استدلال فقهی» و «اختصاص به باب فقهی» است، می‌تواند ملاک و ضابطه‌ای دقیق در شناخت مسأله اصولی دانسته شود که از بخشی از تعریف ارائه شده شهید صدر از علم اصول به دست می‌آید. اگر ملاک مسأله اصولی «لابشرط از حیث ماده فقهی» در نظر گرفته شده و در علم دیگر استفاده نگردد، بلکه تنها در فرآیند استنباط فقهی به کار گرفته شود، دیگر قواعد و اصول مشترک میان ابواب فقهی، مسأله اصولی نمی‌باشد؛ چرا که مسأله اصولی آن است که «لابشرط از حیث ماده فقهی» باشد. از این رو، همانند قاعده «لا ضرر و لا ضرار»، اگرچه در اکثر ابواب فقهی مطرح است، اما لابسشرط از حیث ماده فقهی نبوده، همانند قاعده طهارت است که نمی‌توان آن را مسأله اصولی به حساب آورد.

منابع

1. آشتیانی، محمد حسین (۱۴۰۳ق). بحر الفوائد. چاپ 1. قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
2. موسوی خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۹ق). اجود التقريرات، تقریرا لایبحاث الاستاذ الاکبر امام المحققین المجدد المیرزا محمد حسین الغروی النائینی. چاپ اول. قم: مؤسسه صاحب الامر.
3. ایروانی، باقر (۲۰۰۷م). الحلقة الثالثة في اسلوبها الثاني. چاپ اول. قم: محبین.
4. تبریزی، موسی بن جعفر (۱۳۱۳ش). اوثق الوسائل فی شرح الرسائل. چاپ سنگی.
5. جزایری، محمد جعفر (۱۴۱۳ق). منتهی الدراییة فی توضیح الکفایة. چاپ اول. قم: مؤسسه دار الکتاب (الجزائری).
6. حائری، علی اکبر. تحقیق الحلقة الثانية.
7. حیدری، سید کمال (۱۴۲۸ق). الدروس شرح الحلقة الثانية. چاپ اول. قم: دار فراق.
8. خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت: لإحياء التراث.
9. خمینی، روح الله (۱۳۸۱ش). تهذیب الأصول. چاپ اول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی.
10. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). محاضرات فی أصول الفقه، به قلم سید علی هاشمی شاهرودی. چاپ اول. قم: انصاریان.
11. خویی، سید ابوالقاسم؛ هاشمی شاهرودی، علی (۱۴۱۹ق). دراسات فی علم الأصول. چاپ اول. قم: مؤسسه دائرة معارف الفقه الاسلامی.
12. رشتی، حبیب الله بن محمد علی. بدائع الأفكار. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت: لإحياء التراث.

13. سند، محمد (۱۳۹۴ش). *سند العروة الوثقی، کتاب الإجتهد و التقليد*. چاپ اول. تهران: دار الکوخ.
14. سیستانی، علی (۱۴۱۴ق). *الرافد فی علم الأصول*. چاپ اول. قم: مکتب آیه الله العظمی السید السیستانی.
15. صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۷۰ش). *دروس فی علم الاصول*. چاپ اول. قم: دارالصدر.
16. عبدالساتر، حسن (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الأصول، تمهید فی مباحث الدلیل اللفظی*. چاپ اول. قم: الدار الإسلامیة.
17. فیاض، حسن محمد (۱۴۲۸ق). *شرح الحلقة الثالثة*. دار المصطفی. چاپ اول. قم: لایحیاء التراث.
18. قمی، ابوالقاسم (۱۲۹۹ق). *الحاشیة علی قوانین الأصول* (حاشیه قزوینی، علی بن اسماعیل). چاپ اول. تهران: مطبعه حاجی ابراهیم تبریزی.
19. مظفر، محمدرضا (۱۴۰۵ق). *اصول الفقه*. چاپ اول. قم: صادق حسن زاده مراغی.
20. نایینی، محمد حسین (۱۴۰۶ق). *فوائد الأصول*. چاپ اول. قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی.
21. هادوی تهرانی، مهدی. *مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم*. چاپ اول. قم: خانه خرد.

22. <https://fazellankarani.com/persian/lessons/2135> ،

رویت شده در تاریخ 1401/3/22